

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

فرق کلام مرحوم نائینی و مرحوم آخوند

عرض کردیم یکی از نقاط افتراق بین مرحوم آخوند و مرحوم نائینی این است که مرحوم آخوند می فرمایند: در این معنا تردیدی نیست که از شرائط مسلم حمل مطلق بر مقید این است که وحدت تکلیف بین دو دلیل باشد؛ اما اگر دو تکلیف متعدد باشد، جایی حمل مطلق بر مقید نیست؛ و از کلام مرحوم آخوند استفاده می شود که از خود دلیلین و خطابین نمی توانیم وحدت تکلیف را استفاده کنیم، بلکه باید آن را از قرائن خارجی مثل اجماع یا دلیل دیگر استفاده کنیم؛ اما مرحوم نائینی بیان می کنند که وحدت تکلیف را از خود خطابین استفاده می کنیم و آنچه را که مرحوم آخوند بیان کردند، رد نمودند.

بیان مرحوم نائینی این بود که در جایی که مولا می گوید **أعتق رقبة** و در دلیل دیگر می گوید **أعتق رقبة مؤمنة**، در دلیل اول تکلیف متعلق است به صرف الوجود که با اولین مصداق از مصادیق طبیعت محقق می شود؛ معنایش این است که **أعتق رقبة** منحل می شود به دو مطلب: یکی الزامی و دیگری ترخیصی؛ حکم الزامی آن است که باید رقبة آزاد شود و حکم ترخیصی این که هر فردی از افراد رقبة باشد، مانعی ندارد؛ پس، **أعتق رقبة** دلالت می کند بر این که آزادی فردی که قید مؤمنة را هم نداشته باشد، کافی است. اما **أعتق رقبة مؤمنة** می گوید فقط رقبة مؤمنة تعیین دارد. نتیجه می گیریم که نفی و اثبات بر مورد واحد داخل شده اند؛ مرحوم نائینی می فرماید: از این که نفی و اثبات بر مورد واحد وارد شده اند، کشف می کنیم که تکلیف، تکلیف واحد است؛ لذا، وحدت تکلیف را از خود خطابین استفاده می کنیم و نیازی به قرینه خارجی مثل اجماع نداریم.

نظر استاد

حال، باید ببینیم که در اینجا حق با مرحوم آخوند است یا مرحوم نائینی؟. ظاهر این است که حق با مرحوم آخوند باشد و استدلال مرحوم نائینی استدلال درستی نیست؛ برای این که اگر بخواهیم بگوییم نفی و اثبات بر مورد واحد وارد شده است، خود همین متوقف بر وحدت تکلیف است؛ ما اول باید وحدت تکلیف را اثبات کنیم و بگوییم **أعتق رقبة** و **أعتق رقبة مؤمنة** یک تکلیف است، آنگاه بگوییم نفی و اثبات بر مورد واحد توارد کرده اند. بنابراین، تعجب است که مرحوم نائینی چطور از خود خطابین به مسأله وحدت تکلیف رسیده اند، در حالی که تا وحدت تکلیف را مفروض نگیریم و اثبات نکنیم که اینجا تکلیف، تکلیف واحد است، نمی توانیم بگوییم نفی و اثبات بر مورد واحد وارد شده اند.

بنابراین، باید وحدت تکلیف را از قرائن خارجیه مانند اجماع و ناظریت استفاده کنیم. اصل این حمل مطلق و مقید در موردی است که تنافی وجود داشته باشد، درست و تنافی نیز متوقف بر وحدت تکلیف است که مرحوم نائینی برای وحدت حکم سه شرط ذکر می‌کنند: (1) سبب هایش مختلف نباشد؛ مثلاً یکی نگوید **إِنْ ظَاهِرَتْ فَأَعْتَقَ رَقَبَةً** و دیگری بگوید **إِنْ أَفْطَرْتَ فَأَعْتَقَ رَقَبَةً** (مؤمنه؛ 2) هر دو الزامی باشند و (3) حکم در مطلق به صرف الوجود تعلق پیدا کرده باشد که اگر به صرف الوجود تعلق پیدا نکند، ما از خود خطابین می‌توانیم وحدت تکلیف را استفاده کنیم.

عرض ما در اینجا به مرحوم نائینی این است که ما **أَعْتَقَ رَقَبَةً** و **أَعْتَقَ رَقَبَةً** مؤمنه داریم؛ می‌گوییم راجع به این که آیا دلیل دوم ناظر به دلیل اول است یا نه؟ هیچ قرینه‌ای نداریم. اگر ناظر باشد، وحدت تکلیف هست؛ اما اگر دلیل و قرینه‌ای بر ناظریت نبود، شما از این راه که حکم به صرف الوجود تعلق پیدا کرده و صرف الوجود نسبت به مصادیقش عنوان ترخیصی دارد، می‌خواهید وارد شوید و ما بیان کردیم که از این راه نمی‌توانیم استفاده کنیم؛ تا زمانی که وحدت تکلیف برای ما ثابت نباشد، نمی‌توانیم بگوییم این دو حکم در مورد واحد نفیاً و اثباتاً وارد شده‌اند تا تنافی به وجود بیاید. بنابراین، حق با مرحوم آخوند است که باید سراغ قرائن خارجیه رفت.

حال، اگر از قرینه خارجیه احراز کردیم که اینجا یک تکلیف بیشتر نیست، هرچند که آنها مثبتین هستند، یکی مقید برای دیگری می‌شود؛ اما اگر وحدت تکلیف را احراز نکردیم، اینجا یک احتمال این است که مطلق را حمل بر مقید کنیم و در متعلق تصرف کنیم و بگوئیم مراد از «رقبه» در جمله اول نیز رقبه مؤمنه است و یک حکم (وجوب عتق رقبه مؤمنه) بیشتر نداریم؛ احتمال دوم این است که در ظهور **أَعْتَقَ** دوم تصرف کنیم و بگوییم عتق رقبه مؤمنه مستحب است، در این احتمال، در خود حکم تصرف می‌شود. در این صورت، دو تکلیف خواهیم داشت، یک تکلیف وجوبی و یک تکلیف استحبابی؛ اصل عتق رقبه تکلیف وجوبی است، اما عتق رقبه مؤمنه استحباب دارد. از میان این دو راه کدام مقدم است؟. از یک طرف، وقتی به عرف مراجعه می‌کنیم، عرف می‌آید احتمال اول را مقدم می‌کند.

اما احتمال دوم که **أَعْتَقَ رَقَبَةً** مؤمنه را بر استحباب حمل کنیم، نیاز به یک مقدمه عقلی هم دارد؛ مبنی بر آن که اگر بخواهیم بگوییم مولا دو تکلیف وجوبی دارد، لازمه اش این است که در «رقبه مؤمنه» اجتماع حکمین متمثلین شود. در **أَعْتَقَ رَقَبَةً** یکبار وجوب به عتق رقبه مطلق تعلق پیدا کرده که مؤمنه را هم شامل می‌شود و اگر برای مرتبه دوم بگوید **أَعْتَقَ رَقَبَةً** مؤمنه اجتماع حکمین متمثلین می‌شود؛ یعنی: دو تا وجوب در مورد واحد است و این محال می‌باشد. پس، باید **أَعْتَقَ** دوم را حمل بر استحباب کرد و بگوییم اصل عتق رقبه واجب است ولی عتق رقبه مؤمنه از میان افرادش رجحان دارد و مستحب است؛ مانند **صَلِّ** و **صَلِّ فِي الْمَسْجِدِ**. نتیجه این شد دلیل دوم مقید دلیل اول است. فرض دوم این است که شک داریم آیا اینجا وحدت تکلیف هست یا نیست؟

می‌گوییم در مواردی که شک داریم، یک راه، راه عرفی است؛ راه عرفی این است که دلیل دوم بیاید دلیل اول را تقیید بزند. یک راه دوم وجود دارد که نیاز به یک مقدمه عقلی دارد و عرف به این مقدمات عقلیه توجه ندارد. بنابراین نتیجه می‌گیریم وقتی به عرف عرضه می‌شود، عرف، دلیل دوم را مقید دلیل اول قرار می‌دهد. بنابراین، در مثبتین، اگر تعدد حکم را احراز کردیم، می‌گوییم دلیل دوم مقید دلیل اول نیست؛ و همین جا نیز یکی از نقاط افتراق با مرحوم نائینی و بلکه با خود مشهور هم باید باشد. مشهور در باب حمل مطلق بر مقید، می‌گویند باید تنافی باشد؛ اما طبق این بیانی که ما عرض کردیم، احتمال تنافی نیز در حمل مطلق بر مقید کافی است و نیازی به احراز تنافی نیست.

اگر وحدت تکلیف باشد، به طور قطع تنافی وجود دارد؛ یکی می‌گوید عتق رقبه کافی است و دیگری می‌گوید کافی نیست و باید رقبه مؤمنه باشد. پس، اگر وحدت تکلیف را بدانیم یقیناً تنافی وجود دارد و اگر تنافی بود، باید دلیل دوم را مقید دلیل اول قرار دهیم. در صورتی هم که وحدت تکلیف را احراز نکنیم، عرف، دلیل دوم را مقید دلیل اول قرار می‌دهد؛ چون راه دیگر مبنی بر آن

که دلیل دوم را حمل بر استحباب کنیم نیازمند به یک مقدمه عقلی است. بنابراین، صورت شک در وحدت تکلیف نیز ملحق به متنافیان می‌شود. یک فرض باقی می‌ماند مبني بر آن که اگر تعدد تکلیف را احراز کردیم، دیگر عرف مطلق را حمل بر مقید نمی‌کند؛ و فقط در این صورت است که در مثبتین حمل مطلق بر مقید نمی‌شود.

بررسی حکم در مورد نافیین

پس از روشن شدن حکم مثبتین، حکم نافیین هم روشن می‌شود؛ اگر مولا گفت لا تشرب الخمر و بعد گفت لا تشرب الخمر العنبي، همان سه صورتی که در مثبتین وجود دارد، در اینجا نیز وجود دارد و فرقی بین آنها نیست. اگر مولا گفت لا تشرب الخمر و بعد فرمود لا تشرب الخمر العنبي عرف می‌آید مطلق را حمل بر مقید می‌کند، مگر این که بر تعدد حکمین دلیل داشته باشیم. اینهم حکم نافیین. چند صورت دیگر باقی می‌ماند که نیاز به یک جلسه دیگر دارد، اما از آنجا که بنده فردا قم نیستم، بنابراین، روز شنبه خدمت آقایان می‌رسیم تا بقیه صور نیز بیان شود و تقریباً بحث مطلق و مقید تمام می‌شود. و السلام.